

2381

۸۵۵

۱

۶۴
مظفری

بسم الله الرحمن الرحيم



سرشناسه : عمرانی برازجانی، محمد، ۱۳۶۱ -
 عنوان و نام پدیدآور : حریم ماه : مجموع غزلیات / محمد
 عمرانی برازجانی (غریب).
 مشخصات نشر : قم: موعود اسلام، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری : ۶۴ ص. ۱۴×۲۱ س. م.
 شابک : 978-600-207-159-0
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع : Persian poetry -- 20th century
 رده بندی کنگره : ۸۳۵۴PIR / ۴۳۵م ح ۴۳۹۶
 رده بندی دیویی : ۱/۶۲۸
 شماره کتابشناسی ملی : ۴۹۹۴۶۹۳

حریم ماه

محمد عمرانی برازجانی	◆ سراینده:
موعود اسلام	◆ ناشر:
۵۰۰	◆ تیراژ:
شریعت	◆ چاپ:
اول/ ۱۳۹۶	◆ نوبت و سال چاپ:
۱۰۰۰۰ تومان	◆ قیمت:
۹۷۸-۶۰۰-۲۰۷-۱۵۹-۰	◆ شابک:
منیژه گلستانی	◆ صفحه آرای:

همراه ناشر: ۰۹۱۷۷۷۱۹۳۰۴

مراکز پخش: - قم

تقدیم به:

عشق را در زندگی عاشقانه شهدا یافتیم و در جدایی و فراق؛ عاشقانه ماندنشان را. این کتاب را تقدیم می‌کنم به عشاق حقیقی که شناختم و دیدم با هم بودنشان را؛ به خانواده شهدا که عشق را در عمل معنا کردند و به استاد و یابوری که در مکتب او روح خام من پخته شد و هویتگی در عشق را آموخت و مشوق من شد در گفتن شعر؛ کسی که در مکتب گمنامی هرگز راضی نشد اسمی از او به میان بیاروم و همواره خواست در گمنامی بماند ولی تا اندک درسهایش و رفتارشان برای من سرلوحه و یاد شیرین زندگیم خواهد ماند و به خانواده عزیزم و به همسر گرامیم که در سختی‌های زندگیم پشتیبان من بود و به استادان محترم جناب آقای سید مصطفی موسوی و آقای حبیب قاسمی که در تهیه این کتاب از هیچ کوششی دریغ ننمودند.

مرغان مهاجر همه رفتند و عجب مرغ دل من

از رفتن و پرواز بین وادعه دارد

فهرست مطالب

۹	مقدمه
۱۳	گفته ی شب
۱۴	قدرت پرواز
۱۵	رخم بی مرهم
۱۶	مجنون شهر
۱۷	خال سیه
۱۸	تپش قلب
۱۹	سیمین نگار
۲۰	خرابات تو
۲۱	شوق پرواز
۲۲	گل نیلوفری
۲۳	حسرت دل
۲۴	صحرای جنون
۲۵	قلب منصور
۲۶	ساحر عشق
۲۷	سازدل
۲۸	مرغ مهاجر
۲۹	شیدا

- ۳۰..... فریاد عشق
- ۳۱..... کوه درد
- ۳۲..... آتش سوزان
- ۳۳..... کوچه های پر امید
- ۳۴..... سینه بی تاب
- ۳۵..... شوق پریدن
- ۳۶..... ساحل امن
- ۳۷..... رنگ و ریا
- ۳۸..... محرم راز
- ۳۹..... بخت پریشان
- ۴۰..... فرصت دیدار
- ۴۱..... بخت نگون بخت
- ۴۲..... دل غم زده
- ۴۳..... درد بی وفایی
- ۴۴..... ماه خفته
- ۴۵..... آهنگ غمگین
- ۴۶..... راه پرواز
- ۴۷..... باران شور
- ۴۸..... نیستان وجود
- ۴۹..... گرد غم

- ۵۰..... لشکر تنهایی
- ۵۱..... اشک و ویرانی
- ۵۲..... بغض فروخورده
- ۵۳..... کبر خشک
- ۵۴..... لبای زیبای من
- ۵۵..... رود باری
- ۵۶..... کوچه های خاکی
- ۵۷..... فرصت دیدار
- ۵۸..... تیرمژگان
- ۵۹..... کویر زندگی
- ۶۰..... بوی باران
- ۶۱..... ماه شب نو
- ۶۲..... نقش نگار
- ۶۳..... داغ لاله



جوشش عشق؛ تپش های بی رمق هر قلب خسته ای را به

غلیان و امیدارد.

عشق، معجزه ایست ماورای حصار اندیشه که بی

هیچ رسولی بر فصل سرد انسان خاکی هبوط کرد تا سکون و خلسه ی
ممنوع روزهایش را حیات ببخشد همچو خرما لوی ناری که به جبر چیده
شده ؛ طعم کس می دهد زندگی بی عشق ...

عشق رایحه ی مست شاخه اقاق و یاس عصیانگریست که تن را از
حصار خانه رهانده و به فراسوی حرم کوچه کشانده تا در بعد از ظهر یک
تابستان، هُرم نفس های رهگدازی غریب را جلایی دوباره ببخشد. عشق
تمنای غنچه سردرگریان خزان است که به دامان بهار دست می اندازد.
عشق بیتوته بی اختیار نشاط است در پیستوی چشمان مست یار است
آنگاه که خاک باران خورده ی پرچین کاهگی را از عمق جان نفس
می کشد. عشق ورزش نسیم ملایم سحرگاه است آنگاه که گفاره هوای
زلفان معشوق را بر نهاد عاشق می نشاند و عشق این کیمیای ناب این بار
واژه واژه ی غزلی شگرف شده تا دگر بار قدرت اعجازش را به رخ نکشد.
آنگاه که دست قهار ایزد فانوس شب را می فروزد تا همگان در حرم تاریک
و روشنای مهتاب مأوا بگیرند و بیاسایند چشمان غریب عاشق دل اما به
خواب نمی نشست.....

که خواب ناآشنا با دیده ی اشکبار عشق است و شب غنیمتی است تا عشاق از آشفته گرداب روشنای روز به خلوت شب پناه ببرند و تحفه ی خویش طلب کنند. که عاشقان را با خلوت شب سر و سرپست دیگر... که بشودنی هم اگر هست جز به جهد و بیدار دلی در خلوت شب نمی بخشند که محرم اسرار نشد جز او که با خلوت شب مأنوس شد.

غریب آن محرم سری است که با ضمیری برهوت از الفبای شعر و ادب و در عین بیگانگی با علم عروض و قافیه و تنها برخاسته از سرشتی متلاطم از غلیان عشق لب به غزل گشوده و محبت و هجر و وصل و فراق را ذره ذره در کلام گنجانده ناب اهل دل برساند. غزلی که تحسین صاحب سخنان و استاد نام آشنای دشتستان را بر می انگیزد و به دیده شوق و نظری مشعوف از استماع غزلیانی این چنین که از درون غریبی غریب به شعر و شاعری برخاسته، شاعر را در به چاپ رساندن این اشعار و داشته است.

آری دشوار است باور اینکه چنین غزلی روانی از ضمیر به ظاهر زمختی که يك عمر به حکم روزگار در چرخاب سیمان و ساره و اجسام بی روح محبوس بوده، برخاسته باشد.

روزگار؛ زندان تن اگر باشد، زندان اندیشه نمیتواند بود و عشق هم در اندیشه منزل و مأوا دارد.... و از این روست که عشق در اسارت نمی ماند و فارغ از جسم به سرزمین روح رجعت می کند. نيك گر بنگری حقانیت خلقت حرم دل را در می یابی که صانع مصنوعات و خالق مخلوقات عالم

برای گوهر عشق صندوقچه ای انحصاری از جنس دل آفرید و آن را پر پروازی داد به وسعت عشق .

و غریب دردآشنای محنت کشیده ای است که سختی روزگارش را به لطافت اشعارش مبدل ساخت تا نغمه کند درد عشق را ، شکوه از دوستان و خنجر اغیار را .. همو که عاشق شهد شهادت است و عمری در فراق لاله های به خون نمسته ناله هجر سر داده این بار سوز و گداز نجوای عاشقانه خویش را به جسم واژه ها ریخته و غزلی ناب ساخته تا شاید کمی از بیقراری و التهاب درونش را تسلی بخشد

این مجموعه غزلیات برگ سبزی ست که رهاورد خلوت سحر و ارمغان تاریکی . همان گاه که خواب موشیاری اهل منطق را به یغما می برد و سریر عدم به جسم و جان آنان می کشد ، غریب اما طریق بیگانگی میان دیده و نوم حاکم می کند و به رسم آدمیان تسلیم غفلت و خواب زدگی شب نمی شود و به نظاره می نشیند آن دمی که گریبان شب با دست خلقت دریده می شود و غریب نوازن خوب در می یابند که این عزل مکشوف که از خاطری غمین برخاسته چه طرفه حکایتی با آنان می گوید

غریب

اردیبهشت ۱۳۹۶